

دیوان خازن، گوهری نویافته

احمد مهدوی دامغانی*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله
الطاهرين المعصومين

و اضطرابات اعقاب نادرشاه افشار؟ نمی دانم، چرا که سخن
«دعبل خُزاعی»^(رض) که به تأیید حضرت رضا - صلوات الله علیه -
نیز رسیده مسلم و محکم است که:

و قبر بطوس یا لها من مُصيبة

و به هر حال خدا را شکر که این ودیعه گران بها امروزه
در کتابخانه آستان قدس محفوظ است و خازن اصلی شعر
خازن، یعنی امام ثامن ضامن - علیه السلام - از آن به خوبی
حفاظت و نگهداری فرموده است و اینک صورت مطبوع آن به
پیشنهاد استاد فاضل دانشگاه فردوسی آقای دکتر محمدجعفر
یاحقی - آید الله تعالی - و به همت و هزینه مرکز پژوهشی
میراث مکتوب و زحمت و دقت رئیس دانشمند و شریف و
فرهنگ دوست آن آقای دکتر اکبر ایرانی - دامت افاضاته
- در برابر شما خواننده گرامی قرار گرفته است و این بنده
پیشاپیش از زحمت و وقتی که مدیر محترم تولید مرکز مذکور
فاضل ارجمند آقای محمد باهر در تصحیح مطبعی آنچه به
قلم این فقیر جاری شده است میذول فرماید، سپاسگزارم.

بیش از یک سال است که آقای دکتر ایرانی - حفظه الله
تعالی - تصویری از این مخطوطه را برای این حقیر فرستاده
است تا با تحریر مقدمه و مختصر تعلیقی که بعون الله و منه
بتوانم بر آن بیفزایم آن را در جمله منشورات مرکز پژوهشی
میراث مکتوب به چاپ رساند و این بنده با کمال شرمساری
باید به عرض شما خواننده فاضل برساند که ماه ها این «مائدة
آسمانی» که برایم رسیده بود همچنان بر روی انبوهی از
کتاب های حقیر نهاده شده بود و همه روزه من بنده هشتاد و
چند ساله، که هم پیر سال و ماهم و هم پیر محنت دردهای
جسمی و روحی جانکاه، آن را بر جای خود می دیدم؛ ولی

درود و سلام بر مرقد مطهر پاک و بر گنبد منور تابناک
اعلی حضرت اقدس علی بن موسی الرضا - صلوات الله
علیه - باد که به برکت آن مرقد مطهر و به همت خدمه آن
آستان مقدس مخطوطه حاضر از دستبرد حوادث مصون مانده،
و پس از قریب یک هزار سال پنهان شدن در محفظه استتار
اینک به منظره تجلی و انتشار نشانده شده است.

این مخطوطه نفیس و چند مخطوطه نفیس دیگر، در
فضا و محفظه ای که در پشت دیوار یکی از بقاع و غرفات
حرم محترم رضوی - زاده الله شرفاً و عظمتاً - تعبیه شده
بوده، و بنا به مصلحت وقت، به ودیعت نهاده شده بوده است
تا در آن فضا با حجاب دیوار محتجب گردد و از دستبرد
جاهلان و ناهالان مهاجم در امان بماند. و از آن جا که «پریرو
تاب مستوری ندارد» مقدر چنین بوده است که قریب چهل
سال پیش در هنگام تعمیر یا توسعه آن بقعه متبرکه، از این
مخطوطات کشف حجاب و رفع نقاب شود و خدای را شکر که
چنین میراث فرهنگی مکتوبی باز یافته شد و جلوه ای از: (وَ
هُم فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ) (سبا / ۳۷) تجلی کرد. معلوم نیست که
این گنجینه و از جمله آن همین مخطوطه نفیس یعنی دیوان
«ابو محمد خازن» آن شاعر بسیاریادان فاضل راه، که تاریخ کتابت
آن سال چهارصد و هشتاد و یک هجری است، در چه زمان و بر
اثر بروز چه فتنه و حادثه ای در پس آن دیوار پنهان کرده اند.
در فتنه غزان؟ در حمله بی شرمانه ازبکان؟ در ایام آشوب

* جایگاه علمی استاد مهدوی دامغانی، به ویژه سرآمدی او در عصر حاضر در ادبیات عرب، بر کسی پوشیده نیست. این استاد عزیزالوجود، به تقاضای حقیر،
مقدمه ای بر دیوان ابو محمد عبدالله خازن، که از کهن ترین نسخ شعری عربی در کتابخانه آستان قدس رضوی است، نوشتند که قرار است همراه با عکس نسخه
به صورت نسخه برداردان چاپ شود، اما نظر به این که ممکن است اندکی چاپ اثر به طول انجامد و یا هر کسی رغبت به تهیه عکس نسخه نداشته باشد،
تصمیم به چاپ آن در گزارش میراث نیز گرفتیم. (سر دبیر)

فرصت مطالعه دقیق و بررسی کامل آن و تنظیم و تحریر آنچه به فکر فاطر و نظر قاصرم رسیده است نداشتم، زیرا دستم، به اصطلاح، بَدِ الوحشیات و سومین مجلد نسمة السحر بود و اجابت درخواست‌های برخی عزیزان مبنی بر نوشتن مقاله‌ای برای فلان جشن نامه‌ها- که فی الواقع فریضه و ادای دینی می‌نمود- بر تکالیفم می‌افزود تا آن که ماه گذشته جناب دکتر ایرانی، به مقتضای (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) در مقام تنبیه و تذکر این فقیر و البته با رعایت (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) در بیان تشویق و ترغیب حقیر و یا گله‌مندی و تکدر خودشان، از تأخیر در فراهم آوردن موجبات معنوی طبع و نشر این «دیوان؟» کرامند، با تلفن، تسریع و تعجیل در کار را به صورت «امر استفهامی»: «کار دیوان خازن به کجا رسیده؟» به این خدمتگزار «بی‌جیره و مواجب» فرهنگ و ادب توصیه فرمود، این است که الزاماً تحریرات دیگری را که می‌ترسم عمرم به پایان رسد و آن تحریرات به پایان نرسد، هم‌چنان ناتمام به یکسو نهادم و وقتم را سوای ایامی که به‌ضرورت در کمبریج به‌سرمی‌برم مصروف خازن و دیوان او ساختم و من الله التوفیق و علیه التکلان.

وصف مخطوطه

مخطوطه محتوی شصت و هفت ورق است که با کشیده شدن خطی در وسط هر ورق آن ورق به دو صفحه تقسیم شده که مجموع صفحاتی را که شماره‌گذاری کرده‌ام از یک تا یک صد و سی و چهار است. از صفحه اول تا صفحه سی و هفت بر هر صفحه هجده بیت (سطر) و از صفحه سی و هشت تا آخر، بر هر صفحه سیزده بیت (سطر) نگاشته شده است و من بنده چون به اصل مخطوطه دسترسی ندارم توضیح بیشتری در این باره به‌طور دقیق نمی‌توانم بدهم. در صفحه شصت و چهار کاتب مرتکب سهوی شده و از مصرع اول بیت سوم آن صفحه چهار پنج کلمه را به تصور این که بیت چهارم است به تکرار نوشته که فوراً ملتفت آن شده و بر روی آن خط کشیده است و لذا صفحه شصت و چهار دارای دوازده سطر است. آنچه پس از صفحه شصت و سوم آمده است دنباله قصیده

«صادیه»^۱ مندرجه در صفحات ۶۲ و ۶۳ نیست و نمی‌دانم آیا این مخطوطه در اصل یک صد و سی و چهار ورق بوده و آن‌ها را پس از صحافی و ته‌بندی به صورت شصت و هفت ورقه درآورده‌اند؟ و علی‌الظاهر باید چنین باشد و گرنه چگونه ممکن است کاتب فاضل ادیب خوش ذوق خوش خطی که این مجموعه نفیس را گردآورده و زحمت تحریر آن را بر خود هموار ساخته و آن را اختصاصاً برای شخص خود نوشته است، قصیده صادیه ناتمام در صفحه ۶۳ را هم‌چنان ناتمام بگذارد و بدون هیچ توجهی صفحه شماره ۶۴ را با ابیاتی از قصیده (ضادیه)^۲ آغاز کند؟ به هر صورت پس از صفحه شصت و سه حداقل یک ورق افتاده است و مناسب است که آقای استاد دکتر یاحقی که به اصل نسخه دسترسی دارند این مسأله را روشن سازند. و باز نمی‌دانم استاد مرحوم دکتر احمدعلی رجائی آن توضیح واضح را چرا بر پشت ورقه اول و یا آخر ورقه پایانی شصت و هفتم نوشته است.^۳ و آیا به این افتادگی توجه داشته است یا خیر. و شک نیست که حق بود آن مرحوم آن سطور را که مرقوم فرموده بر ورق اصلی مخطوطه نمی‌نگاشت و این شاء الله که چنین کرده باشد - گو این که به قراری که از شخص موثق معتمدی شنیدم مرحوم دکتر رجائی این مخطوطه و تعداد دیگری از مخطوطات را با خود به تهران برده بوده (و با توجه به سمتی که آن مرحوم در آستان قدس احراز کرده بود این امکان برای او فراهم بوده است) و سپس، پس از فوت آن مرحوم، متصدی بعدی سمتی که ایشان در «بنیاد فرهنگ» داشته است این مخطوطات را به مشهد برده و به کتابخانه مبارکه تحویل داده است. در محلی که مرحوم دکتر رجائی آن توضیحات را نوشته است عبارت: «لأبی جعفر بن محمد الطوسی» مشاهده می‌شود که ظاهراً این مخطوطه در تملک او قرار گرفته بوده و وضع و رسم الخط آن عبارت قطعاً از اوایل قرن ششم دیرتر نیست و به احتمالی همو واقف این نسخه بوده است. زیرا صورت تملک شخص دیگری در مخطوطه نوشته نشده است.

بر کناره راست صفحات ۱۷، ۳۵، ۸۵ به خط نسخ نوشته است: «وقف»، ولی ممکن است این سه مورد به خط ابی جعفر بن محمد الطوسی نباشد. کاتب عنوان بعضی از قصاید را گاه

۱. صاد مهمله بدون نقطه.

۲. ضاد معجمه.

۳. و چرا آن را بر صفحه‌ای از کاغذی مرغوب ننوشت و آن را بر پشت جلد ضمیمه نکرده است؟

در طی یک سطر نوشته و گاه نیز آن را به عبارت مختصری بر بالای ورقه در فوق سطر اول نگاشته است.

رسم الخط نسخه

مانند سایر مخطوطات قرن پنجم و ششم است و البته به سبب آن که کاتب در کتابت گویا رسم الخط خاص خود را به کار برده است که در آن، غالباً صعوبتهائی برای خواننده کنونی پیش می‌آورد. و باز نمی‌دانم چگونه عرض کنم این مرد نازنین متذوق ادب پرور فاضل أبو الفتح بن علی بن محمد بن المرزبان — رحمه الله تعالى علیه — که بی‌شک از شیعیان علوی و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت بوده است، از آن جا که به تصریح خودش این مجموعه را برای شخص خود ترتیب می‌داده و می‌نوشته است، آیا به احتمالی می‌توان گفت که خیلی به صحت کتابت یا مکتوب معنی نبوده است، چون خود می‌دانسته که چه نوشته است؛ یا آن که اساساً رسم الخطی که او از آن تبعیت فرموده است چنین بوده که بر نقطه‌گذاری اهمیتی داده نشود^۴ و یا آن که احیاناً بعضی از حروف را نگارد و او بر آن رسم الخط کاملاً آشنا بوده است، لذا خود او خطش را به راحتی می‌توانسته بخواند چون می‌دانسته چه نوشته است. به هر صورت اگر نه در جمیع ابیات مکتوبه، که در اکثر آن، یا حرفی مثل الف یا الف و لام تعریف یا بعضی از حروف در کتابت ساقط شده و چه بسیار که کلمه یا کلماتی ساقط شده باشد که باید به ظن و گمان و تخمین و استحسان کلمه‌ای را که مناسب تشخیص داده شود به جای کلمه نوشته نشده تصور کرد و آن را در ضمیر خود نگه داشت تا به وزن و معنی آن بیت خللی وارد نشود.^۵ برای آن که خواننده گرامی تصور نفرماید در این باره مبالغه و زیاده‌روی عرض کرده‌ام، خود را مقید شمردم که در هر صفحه صورت صحیح کلمه‌ای را که حرفی از آن به قلم نویسنده نیامده است و یا همان کلمه یا کلماتی را که ساقط شده است، در حاشیه بنویسم، و چه بسا که آن صورتی که این بنده نگاشته است منطبق با واقع و با لفظی

که شاعر استعمال فرموده است نباشد و بنابراین خوانندگان محترم این فقیر را در این استحسان و گمان مقصر نشمارند و ملامت نفرمایند؛ و امید آن که خود آنان به صورت اصلی و آنچه شاعر آن را گفته است راه یابند و خدا کند که نسخه دیگری از این دیوان یافت شود که در عین صحت و قدمت، صورت صحیح آن کلمه یا کلمات در آن به روشنی ضبط شده باشد.

محتویات این مجموعه

در این مجموعه، که به راستی نمی‌توان آن را دیوان خازن دانست، قطعاً بسیاری و بلکه اکثریت قاطع اشعار «خازن» مندرج و مضبوط است؛ زیرا شامل سی‌ونه قصیده است. طولانی‌ترین قصیده این مجموعه را شاعر در استقبال از قصیده غزای روان شاد «ابوعباده بُحتری»^۶ که در مدح اسمعیل بن بلبل سروده و آن را برای «میرد» فرستاده بود به مطلع:

بَعِیْنِکَ ضَوْءُ الْأَقْحَوَانِ الْمَفْلَجِ
وَأَلْحَاطُ عَیْنِی فَا تَرِ اللَّحْظِ أَدْعَجِ

سروده و مطلع آن چنین است:

سَقَى اللَّهُ إِبَامِیْ بَشْرِقًّی مِنْبِجٍ
إِلَى الْعَلَمِ الْأَقْصَى بَغْرِیْ مَنْعِجٍ

«منبج» شهر مولد بُحتری است و خازن قصیده غزای شیوای خود را در مدح فخرالدوله دیلمی سروده است که از سطر آخر صفحه ۳۲ تا سطر ماقبل آخر صفحه ۳۷ این مجموعه جای دارد و مشتمل بر هشتاد و نه بیت است. و بقیه مشتمل بر سی‌وهشت قصیده بلند و کوتاه است و امید که در آینده نسخه کاملی از اشعار این شاعر برجسته عربی‌گوی ایرانی پیدا شود.

مقام شعر و شاعری و صنعت انشاء خازن

در این که ابومحمد عبدالله بن محمد خازن، هم شاعری توانا و هم نویسنده توانائی است تردیدی نیست. با وجود تعبیرات

۴. خاصه آن که شاید در آن زمان هنوز قاعده مطرّدی بر امر نقط و اعجام مقرّر نشده بوده است، گرچه این احتمال بعید می‌نماید.

۵. و نیز در بسیاری از موارد در اعراب‌گذاری کلمات طغیان قلم و سهو و خطایی از کاتب فاضل سر زده است که آن کلمات با اعراب و علامت نادرستی مُعَرَّب شده است.

۶. بسیاری از کلمات را این بنده نتوانسته است بخواند و یا حدسی در آن باره بزند.

۷. هیچ ایرانی اهل فضل نباید از «بُحتری» و سینیّه شیوای او درباره «ایوان کسری» غافل بماند. سابقاً نوشته‌ام که مرحوم رضوان جایگاه علامه قزوینی چندی پیش از رحلتش آرزوی شنیدن آن قصیده را فرمود.

و تعریفاتی که «ثعالبی»، این کارشناس والامقام سخن عرب و این دایرةالمعارف همه فنون ادب، این «عبدالملک» ایرانی نیشابوری که در حفظ و احاطه بر لغت و نقدالشعر و سیّر و روایات و کنایات عرب، و در فصاحت و بلاغت و بیان معانی به مراتب بر «عبدالملک» اصمعی رجحان دارد و استاد بلاعارض همه شعب ادب به شمار می‌رود، در یتیمه‌الدهر، از ابومحمد خازن برای شناخت قدر و مرتبه خازن در شعر و نثر عرب بیان فرموده است، جای تعریف و تعبیر دیگری باقی نگذاشته است.

ثعالبی می‌فرماید:

ابوبکر خوارزمی ابیات دلکش درخشانی را از ابومحمد خازن برایم خواند، و من از حضرتش خواستم که هر دو قصیده‌ای را که آن ابیات از آن است به من مرحمت کند و او پذیرفت و نسخه‌ای از آن دو قصیده به من داد و خواندن آن مرا به دسترسی یافتن به شعر خازن شائق ساخت آن چنان که آن را از باد صبا می‌خواستم و می‌جستم، تا آن که ابوعبدالله محمد بن حامد حامدی^۸ که همواره از میوه‌های شاداب و لطائف شهر خود هدیه برایم می‌فرستد، گوهری گرانبها و درّی یتیم یگانه را از مجموع شعر ابومحمد خازن برایم فرستاد، چرا که این هر دو حامدی و خازن، در خدمت صاحب بن عبّاد می‌بودند و ارتباط و مناسبت ادبی میان این دو مهر و الفتی برقرار ساخته بود، و حامدی نیز کوشش کرده بود که هر مقدار که ممکن است از شعر او برایم بفرستد و چنین کرد و آن گوهر گرانبها به دستم آمد و دیرگاهی از آن بوستان دلگشا بهره‌مند شدم، و آوخ که در همان هنگامی که من به داشتن آن مجموعه نفیس مباهات می‌کردم و از نگهداری آن شادمان می‌بودم ناگهان آن آفت همیشگی کتاب‌ها بدان رسید و دستی ناپاک و خیانت‌کار بر آن دراز شد و آن را از من ربود و چه توان کرد که:

تیر مصائب سخت آزمند گنجینه‌هاست^۹

و کدام خوشی است که روزگار آن را تیره و مکدر نسازد.

(یتیمه، ج ۳)

ترجمه به مضمون است و کیست که بتواند سخن شیوای ثعالبی را آن چنان که باید ترجمه کند؟ گمان می‌کنم اگر بیش از این درباره شعر خازن عرض کنم اطناب و اسهال باشد. عظمت مقام خازن در کتابت و انشاء از همان دو نامه‌ای که ثعالبی در خازن نقل فرموده است معلوم می‌شود.

مجموع ابیاتی که در این نسخه مکتوب است بالغ بر ۱۹۲۲ بیت است. برای اطلاع اجمالی بر مجموع شعر خازن باید تعداد ۲۴۱ بیتی را که در یتیمه‌الدهر به خازن نسبت داده شده است، بر ۱۹۲۲ بیت این مجموعه افزود که در آن صورت تعداد ۲۱۵۳ بیت در حال حاضر از شعر این شاعر بزرگ و شیواسخن شیعه در دست است.

از جمله اشعار موجود در یتیمه، که در این مجموعه ذکر می‌شده است، آن قصیده زیبای شیوایی است در مدح صاحب بن عبّاد به مطلع:

هَذَا فَوَاضِلُ نَهْبِي بَيْنَ أَهْوَاءِ
وَذَا رَأْيُكَ سُورِي بَيْنَ آرَاءِ

مشمول بر سی‌ویک بیت (که پانزده بیت آن در یتیمه و شانزده بیت آن در جلد دوم نسمة السحر آمده است و این دو بیت آن بسیار مشهور و مستشهد به است:

يَوْمًا بِحُزْوِي وَيَوْمًا بِالْعَقِيقِ وَيَوْمًا
مَّا بِالْعَذِيبِ وَيَوْمًا بِالْخُلَيْصَاءِ
وَتَارَةً تَنْتَحِي نَجْدًا وَآوَنَةً
شَعْبَ الْعَقِيقِ وَطَوْرًا قَصْرَ تِيْمَاءٍ^{۱۰}

و این قصیده گرچه به عنوان مدح فخرالدوله معنون شده و اکثر ابیات آن نیز بعد از تشبیب و تغزل در مدح اوست، ولی

۸. از دوستان ثعالبی است و ثعالبی در مدح او می‌گوید: اَتَى الْفَاظِلُ الْغُرَا / عَطَلَتِ الْكَافُورُ وَالْذُرَا / لَكَ الْكَلَامُ الْحُرَّ يَا مَنْ غَدَا / اَفْعَالُهُ يَسْتَعْبِدُ الْحَرَّ (مَنْ غَاب عَنْهُ الْمَطْرَبُ، ص ۳)

۹. در اصل یتیمه: و سهم الزّایا بالذّخائر مَوْلَع / و اَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدِرُهُ الدَّهْرُ. که اَوَّلِي شَطْرِ اخِيرِ بَيْت «خُریمی» در مرثیه فرزندش است که می‌گوید: وَ اَعْدَدْتُه دُخْرًا لِّكُلِّ مُلْمَئَةٍ، و دومی مصرع اخیر بیت ابی‌صخر هَذَلِي است: فَلَمَّا اَضَاءَ الصُّبْحُ فُرَّقَ بَيْنَا / و اَيُّ نَعِيمٍ ...

۱۰. این قصیده که در دو مأخذ فوق مذکور است و این بنده شرمندۀ در هنگام تصحیح و تعلیق نسمة السحر- به علت غفلتی که در تفحصم در یتیمه‌الدهر عارضم شده بود و تصور می‌کردم از آن‌جا که صنعانی رحمة‌الله علیه آن را در ضمن ترجمه خازن از یتیمه نقل کرده است باید در شرح و یا ترجمه حال خازن باشد و نبود، زیرا که در ترجمه احوال صاحب بن عبّاد بود، و به سبب تصحیفی که از «خازن» یا «حارث» در معجم البلدان روی داده بود و یا قوت آن را از شخص سوم دیگری به نام احمد بن عبدالله بن حارث، در مدح بنی‌عباد اندلسی دانسته بود- در تعلیقات نسمة السحر (ص ۲۵۳) در نسبت آن به خازن تردید کرده‌ام و اینک آن را تصحیح و از خطای خود استغفار می‌کنم.

در خلال آن از صاحب بن عبّاد نیز بسیار مدح و تمجید کرده است. پس از آن قصیده هشتادونه بیتی مذکور قصیده‌ای است در استقبال از قصیده فائقه رائقه «متنبی» در مدح سیف‌الدوله حمدانی رحمهما الله، به مطلع:

لَعَيْنِيكَ مَا يَلْقَى الْفَوَادُ وَمَا لَقَى
وَلِلْحَبِّ مَا لَمْ يَبْقَ مَنَى وَمَا بَقِيَ

در چهل و سه بیت، و خازن قصیده خود را، باز در مدح فخرالدوله دیلمی، در هفتاد و پنج بیت سروده و مطلع آن این است:

تُشَوِّقُهَا شَدُو الْحَمَامِ الْمُطَوَّقِ
وَتُطْرِبُهَا صَفْوُ الرَّحِيقِ الْمَرَوَّقِ

و این قصیده از دو سطر مانده به آخر صفحه ۸۳ تا هشتمین سطر صفحه ۸۸ مندرج است و کوتاه‌ترین قصیده این مجموعه شامل شانزده بیت و در تهنیت ولادت دختری است که خداوند به «ابی علی خطیر» وزیر مرحمت فرموده است و مطلع آن این است:

إِنْ رَفَعْتَ الْأَعْلَامَ كُنْتَ امِيرًا
أَوْ هَزَزْتَ الْأَقْلَامَ كُنْتَ وَزِيرًا

و از سطر پنجم صفحه ۵۸ تا هفتمین سطر صفحه ۵۹ مکتوب است.

کاتب فاضل مخطوطه، قصاید خازن را بر حسب قوافی با رعایت حروف الفبا مرتب ساخته و مرقوم داشته است. و در این مجموعه اشعاری با قوافی حروف ت، خ، ذ، ز، س، ش، ط، ظ، ع، غ، و موجود نیست و در آنچه از شعر خازن در یتیمه‌الدهر آمده است نیز شعری با قافیه این حروف معدود و مذکور نیست.

کاتب در کتابت قافیه الف مقصوره را مقدم بر همزه نوشته است. و مسلم است که ابوالفتح بن علی، ناسخ این مخطوطه، در زمان نوشتن این دیوان سال‌های جوانی را پشت سر گذارده بوده است. و مخفی نماند که در برخی از کتب ادب و تاریخ، و من جمله تاریخ و صاف، ابیاتی منسوب به خازن آمده است.

سبک و طرز شعر خازن

قطع نظر از استعداد ذاتی و حسن ذوق خدادادی و عمق اطلاع

خازن بر شعر و نثر عرب و تبخّر او در حفظ لغت و استعمال «غریب» آن، اقامت چندین ساله او در بلاد عراق و شام (یتیمه ۳/۲۲۶) و معاشرتش با شعرا و ادبای آن سرزمین‌ها، او را بیشتر از دیگر شاعران دربار فخرالدوله و مجدالدوله و دستگاه صاحب بن عبّاد (کافی الکفاة) و ابی‌العباس ضبی (کافی) به سبک و طرز شعر عرب آشنا ساخت و به مهارتش در به‌کاربردن لغات غریبه و مصطلحات از کنایات و استعارات رایج در ادب عرب بسیار افزود. و دو قصیده «جیمیه» و «حائیه» او شاهد صادقی بر آن است. خازن بسیار تحت تأثیر شاعر بزرگ نامدار و سهل و ممتنع‌گوی عرب «ابو عبّاده بختری» و شاعر حکیم «ابو تمام طائی» است و قصاید متعددی در استقبال از قصاید بختری و ابی‌تمام سروده است و خصوصاً در تشبیب و تغزل ابتدای آن، اقتفا بر این دو شاعر بزرگ کرده است. مبالغات و «ایغال»‌های شاعرانه در شعر خازن کم نیست و این همان رویه نامطلوب عامه شعراء مشهور و خاصه شاعران فارسی‌زبان است که بیش و کم «نه پایه فلک را زیر پای اندیشه» می‌گذارند تا بوسه بر رکاب ممدوح زند و این مطلب درباره شعرای دوران غزنوی و بویه و سلجوقی و بالاخص درباره شاعران عرب‌سرای دستگاه صاحب بن عبّاد - رحمة الله علیه - که در مقام مدح و توصیف از او خیلی به تملق و تصلف پر و بال می‌داده‌اند بیشتر صادق است و این «بلیه» را که با توجه به «احسن الشعر اكدبه»^{۱۱} از محسنات شعری شمرده شده است از زمانی که آن شاعر جوانمرگ شیعه، «ابن هانی» (متوفی یا مقتول ۳۶۲)، آن مطلع کذائی را در مدح المعزّ فاطمی سرود که:

مَا شِئْتُ لَا مَا شَاءَتِ الْأَقْدَارُ
فَاحْكُمِ فَأَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
وَكَأَنَّمَا أَنْتَ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ (ص)
وَكَأَنَّمَا أَنْصَارُكَ الْأَنْصَارُ
أَنْتَ الَّذِي كَانَتْ تُبَشِّرُنَا بِهِ
فِي كُتُبِهَا الْأَحْبَارُ وَالْأَخْبَارُ

دیگر شاعران معاصر یا پس از خود را به تبعیت و بلکه به مسابقه واداشت و هلمّ جرّ، تا این زمان. والله المستعان. بالجملة دیوان خازن از چنین ایغال‌ها خالی نیست و او نیز

۱۱. خدا رحمت کند نظامی گنجوی را که در مقام نصیحت پسرش می‌فرماید:

چون اکذب اوست أحسن او

در شعر مپیچ و در فن او



مانند دیگر شاعران «صاحب بن عبّاد»، با چشم‌داشت به صلات و عطایائی که آن بزرگوار به شاعران و مادحان می‌داد و به مقتضای «اللّٰه یفتّٰح اللّٰه ی»^{۱۲} خلّش برای عطایای صاحب بازتر و شعرش برای او دل‌نوازتر می‌نمود، گو این که بعدها خازن همان مبالغات و ایغال‌ها را برای فخرالدّوله و جانشینان او و صاحب نیز ادامه می‌دهد. از خصوصیات دیگر شعر خازن این است که تلمیح و تضمین و اشارات فراوان به آیات مبارکات و اشعار و امثال و آیام و اقوال عرب و احوال عشاق مشهور آن دارد که این بنده در برخی موارد بر کنارهٔ صفحه آن را متذکر شده است. شاعر بزرگ دیگر آن دربار و آن دستگاه بویی و صاحبی، ابوسعید رستمی اصفهانی سلالهٔ گرامی خاندان بسیار مشهور و متمکّن و نیکوکار و قدیمی «بنی رستم»^{۱۳} اصفهان است که او نیز در شعر خود همین تلمیحات و اشارات را بسیار دارد و نمی‌دانم «ثعالبی» که ترجمهٔ حال و شعر رستمی را اوّل و ترجمه و شعر خازن را ثانیاً در یتیمه نقل فرموده آیا «رستمی» را رُتبهٔ نیز مقدّم بر خازن می‌شمارد یا آن ترتیب را ناظر بر این معنی نمی‌داند و در این که میان «شعراء صاحب بن عبّاد» — رحمهم الله — همواره مجارات و مناقضات و نوعی مسابقه در ابداع معانی و در بیان آن در بهترین و مناسب‌ترین الفاظ و استعارات بوده شکی نیست و اشعار رستمی و خازن به صدق این ادّعا شاهد است.

از جملهٔ محسّنات قصاید خازن «حُسن مطلع» و «حُسن مقطع و شریطه» آن است که خازن آن مطالع را به «براعت استهلال» زیبایی آراسته است و همچنین اهتمام او به غالب صناعات ادبی و بدیعی از مقابله و مساوات و تنسیق الصّفات و مراعاة النّظیر و جناس و غیره و غیره جالب توجه است و چنین است که خازن را می‌توان از پیش‌تازان میدان شعر عربی شاعران ایرانی بزرگ مانند: ابیوردی و ارّجانی و طغرانی شمرد. احاطه و حفظ او را در لغات غریبه و شاید تا اندازه‌ای «مهمجور» نیز باید از خصائصش شمرد و این خصوصیت یکی از فوایدی است که در طی سفرهایش در سرزمین‌های عربی به او عاید شده است.

ابومحمد خازن

با جست‌وجوی اجمالی که برای اطلاع بر ترجمه و احوال

خازن کردم جز آنچه ثعالبی در یتیمه‌الدهر (ج ۳/۳۲۵ - ۳۳۹) در ذیل عنوان ابومحمد خازن، و مختصراتی که در ضمن شرح احوال «صاحب بن عبّاد» و در دیگر تضاعیف همان فصل «شعراء صاحب» آورده است، مع‌الأسف در هیچ مرجع دیگری اثری از این «خازن» نیست.

این بنده بر ابتدای حال و انتهای مآل خازن و قوفی سوای آنچه به اجمال در یتیمه و در معجم‌الادباء (ضمن ترجمهٔ ابی العباس احمد بن ابراهیم ضبّی، جانشین صاحب در وزارت) آمده اطلاعی نیافته است و در وفیات الاعیان و فوات الوفيات و روضات الجنّات و ریحانة الأدب و جمهرة الاسلام ذات النثر و النظام شیرازی، که به مناسباتی از صاحب و ابوطالب مأمونی و ابودلف خزرجی سخنی به میان می‌آورد، و معجم الألقاب ابن فوطی و تاریخ بغداد خطیب و بسیاری دیگر از کتب تراجم، و نیز در تواریخ مثل ابن‌اثیر و در دوره‌های بعدی مثل تاریخ عتبی و راحة الصدور و معاجم شعراء مثل لباب الالباب عوفی یا چهار مقالهٔ عروضی مطلقاً ذکر از این مرد شاعر به میان نیامده است.

از این مطلب هم که خازن از چند سالگی از کودکی و «غلام‌چه‌گی»؟ اش، یا دورانی که مُراهق و پسر جوانی پانزده‌شانزده ساله یا کم‌وبیش، یا آن که جوانی برومند بوده که به خدمت صاحب درآمده و سپس چه بی‌ادبی یا کم‌خدمتی از او سرزده و چه خطائی کرده است که به سبب آن، آن چنان مورد بی‌مهری صاحب قرار گرفته است و صاحب او را مطرود و مغضوب ساخته و او از ری؟ یا اصفهان، به تعبیر ثعالبی، «مغاضباً» یا «هارباً» فراری شده است و ده سالی در شام و عراق به سر برده و سپس به حجّ مشرف شده است آخر الامر مراجعت به وطن کرده و به استعطف از صاحب معذرت‌خواهی از او پرداخته است، مطلقاً جز در همان نامهٔ بلیغ فصیحی که خازن به ابوبکر خوارزمی نگاشته و قصهٔ تا حدّی پرغصهٔ خود را و پایمردی ابوالعبّاس ضبّی را در التفات نظر و عطف توجه «صاحب» به خودش در آن نامه به شرح نوشته است مأخذ و مرجع دیگری به نظر این ضعیف نرسید؛ ولی اگر آن «توقیعی» که ثعالبی در یتیمه نقل می‌فرماید مسلّم‌الصدور از «صاحب» باشد و از «مُختلّفات» و «من در آوردی»‌های واضع

۱۲. عطایا حلقوم‌ها را باز می‌کند.

۱۳. استاد اجل جلال همائی - طیب‌الله ثراه - در تاریخ اصفهان خود شرح مشبعی را دربارهٔ این خاندان بیان فرموده است.



و نویسنده ماهر این نحوه مجعولات، ابوحنیان توحیدی، و «چشم بداندیش» او درباره صاحب یا از خیال اندیشی های خود خازن نباشد^{۱۴} که: (... و وَقَعَ فِي رَقْعَةٍ أَبِي مُحَمَّدٍ الْخَازَنَ وَ كَانَ ذَهَبٌ مَغَاضِباً ثُمَّ كُتِبَ إِلَيْهِ يَسْتَأْذِنُهُ مَعَاوِدَةَ حَضْرَتِهِ: (أَلَمْ نُزَيِّكْ فِينَا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَ فَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ)^{۱۵}) باید گفت ظاهراً صاحب می بایست بر خازن بسیار خشمگین و سرکوفت زنده باشد که شدت غضبی که بر او مستولی بوده و خشمی که فکر و ذهن او را به خود مشغول داشته به تعبیر این زمان او را به طور «ناخودآگاه» وادار به «تفرعن» کند و آن مرد فصیح بلیغ ریزبین به عدم تناسب استشهاد با مقتضای حال و مقال پی نبرد و آیه شریفه ای را که مَقُولِ فرعون در خطاب گله مندانهاش به حضرت موسی^(ع) است، بر نامه معذرت خواهی خازن توقیع فرماید!!!

من بنده نمی دانم رنجش و دلتنگی صاحب و آزدگی او از رفتار ناهنجار خازن آیا با قصاید طنانه بسیار مبالغه آمیزی که خازن در طول خدمتگزاری مجددش به صاحب سرود از دل صاحب محو شد یا میان آنان به فرموده حضرت ابوالفضل بیهقی «گرگ آشتی» بود؛ ولی می دانم بر فرض که صاحب از او راضی و از مدائحش خرسند شده باشد، به قول «فراء» که «با توجه به ایراد و اشکالی که باء» همزه و نحوه قلب و ابدال آن داشته است فرموده: «أَمُوتْ وَ فِي قَلْبِي مِنَ الْهَمْزَةِ شَيْءٌ». در نفس خازن هم به هر جهتی که بوده، خواه توقع بیش از حد از صاحب، خواه فراموش نکردن گذشته ها، از «صاحب» بقایای کدورت و رنجش شدیدی در دلش تهنشین کرده بوده است؛ چرا که اولاً او با انشاء آن قصاید کذائی در مدح صاحب، پس از وفات صاحب، که همه نامداران شعر و حکم گزاران ملک ادب و سیاست در مرثیه او قصاید فاخره ای سروده اند، خازن به یک باره صاحب را فراموش کرده است و به قول حضرت فردوسی^(ض): «تو گوئی که کاموس هرگز نبود» و زبان خازن به مرثیه صاحب گشوده نشده است، و ازین بدتر و نفرت انگیزتر این که یاقوت، «مُرسلاً» یا از قول قاضی ابوالعباس احمد بن محمد بارودی، نقل می کند که:

... و ابو محمد خازن کتابدار صاحب همواره به عنوان خدمتگزاری به صاحب، در خانه و «دربار» او می ماند و

خازن جاسوس و خبرچین فخرالدوله بر صاحب و مواظب بر نگهداری اموال آن خانه می بود و به محض درگذشت صاحب، فرستاده ای نزد فخرالدوله فرستاد و خبر رحلت صاحب را به او داد و فخرالدوله خواص و نزدیکان خود را فرستاد که خانه را در محاصره خود بگیرند که چیزی از آن بیرون نرود، و در خانه صاحب کیسه هائی محتوی رسیدگی کسانی که یک صد و پنجاه هزار دینار از اموال صاحب در نزدشان «امانت» بود یافتند و امضا کنندگان آن رسیده را احضار کردند و آن وجوه را از آنان بازپس گرفتند و... الخ.

(معجم الادباء ۱۱۵/۶-۱۱۶)

از این روست که احتمال کین توزی و خیانت خازن به صاحب داده می شود و به هر حال صاحب و خازن هر دو به رحمت خدا رفته اند و محاسبه شان با این فقیر نیست؛ اما سخنی «ابن اثیر» در بیان وفات صاحب دارد که نقل آن را بی مناسبت نمی دانم: ... و همین که صاحب از دنیا رفت فخرالدوله کس فرستاد که خانه او را محاصره کنند و اموال موجوده در آن را برایش ببرند؛ خدای زشت و ناپسند گرداناد خدمت پادشاهان کردن را. این کار این پادشاه بود با کسی که یک عمر خیرخواهی او را کرد و جان در راه خدمت او گذاشت، تا چه رسد به دیگری...

(الکامل ۱۱۰/۹)

از حال و مال کار خازن و تاریخ ولادت و وفات او در مراجعی که در دسترس دارم ذکری به میان نیامده است و شاید این خمول ذکر و گمنامی بعدی او بی ارتباط به ناسپاسی اش نسبت به «صاحب» نباشد. والله اعلم.

در دنباله این مطالب این مسأله نیز ناگفته نماند که در طول قرون، بسیاری از ادبا و دانشمندان که وابسته به دستگاه وزیر یا پادشاهی بوده اند به مناسبت آن که نگهداری و مواظبت بر حفظ و حراست کتابخانه آن وزیر یا پادشاه و خلیفه به عهده آنان واگذار بوده است، به «خازن» ملقب و مشهور گردیده و از این جمله اند:

(۱) مورخ و فیلسوف دانشمند بسیار والامقام أبوعلی احمد بن محمد مسکویه؛ مؤلف بزرگوار تاریخ معتبر تجارب الامم و طهارة الأعراف و... متوفی در ۴۲۱ که «خازن» کتب ابن عمید

۱۴. زیرا ثعالبی در فصل «توقیعات» کتاب خاص الخاص در میان توقیعات شیوای صاحب این توقیع را ذکر فرموده است، ص ۹۳.
۱۵. شعراء آیه ۱۸ - ۱۹.

بوده است.

(۲) ابو عبدالله محمد بن احمد بن موسی الخازن؛ متوفی در ۳۶۰ (انساب سمعانی).

(۳) ابو منصور محمد بن علی بن اسحق بن یوسف الکاتب الخازن؛ خازن دارالعلم بغداد متوفی در ۴۱۸ (انساب سمعانی).

(۴) ابوالفوارس الحسن (او الحسین) بن علی الخازن الکاتب الشاعر المشهور بجودة الخط؛ متوفی در ۴۹۹ یا ۵۰۲ (الکامل ابن اثیر، ج ۱۰) (آیا با قرب عهد این شخص با نویسنده مخطوطه ممکن است برادر بوده باشند؟)

(۵) علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم الخازن؛ صاحب لباب التأویل فی معانی التنزیل و یعرف بتفسیر الخازن متوفی ۷۴۱ (الکنی واللقاب محدث قمی^(رض))

(۶) ابن الفوطی در معجم اللقب و ابن شاکر کتبی در فوات الوفيات از «ابن الخازن» نامی فقط نام برده اند که البته هیچ یک از نامبردگان فوق، آن ابن الخازن نیستند.

ابوالفتح علی بن محمد بن المرزبان، کاتب مخطوطه

پس از آن که انوشیروان «وهرز» دیلمی را به کمک سیف بن ذی یزن به یمن فرستاد و او و سپاهیانش همچنان در یمن باقی ماندند^{۱۶}، چون نام پسر وهرز «مرزبان» بود بسیاری از تازیان یمن و به تدریج دیگر بلاد عرب نام فرزندان خود را «مرزبان» گذاردند به طوری که یکی از صحابه حضرت رسول اکرم^(ص) «مرزبان بن نعمان کندی» نام دارد (الاصابه، ردیف ۷۸۹۷) و در میان اصحاب صادقین — علیهما السلام — نیز چند نفر مرزبان نام دارند (تنقیح المقال، ۲۷۹/۳) و این اسم در قرون بعدی بیشتر رایج شده است.

در قرن سوم و چهارم نیز برخی از بزرگان ادب به «مرزبانی» یا «ابن المرزبان» مشهورند و از جمله آنانند «ابوعبیدالله محمد بن عمران بن موسی المرزبانی» (متوفی در ۳۸۴) مؤلف عالی قدر الموشح که مشهورترین و معتمدترین کتاب در «نقد الشعر» است و نیز کتاب مهم معجم الشعراء، و ابوبکر محمد بن خلف بن المرزبان (معروف به ابن المرزبان متوفی ۳۰۹) که ظاهراً این کنیه و عنوان منصرف به هموست که معاشر و رفیق ابی العیناء شاعر (متوفی ۲۸۴) بوده است.

در دوران «دیالمه» و «داعیان» مازندران نام بسیاری از

مشاهیر «مرزبان» است و از جمله آنان مرزبان بن محمد بن مسافر، پادشاه آذربایجان و بعضی قسمت های مجاور آن بلاد، است که در رمضان سال ۳۴۶ از دنیا رفته است. از این «مرزبان» سه پسر به نام های «جستان» و «ابراهیم» و «ناصر» باقی مانده است (ابن اثیر، ۵۱۹/۸) و با آن که از لحاظ زمانی می توان تصور کرد «محمد بن المرزبان» پسر دیگر این مرزبان باشد ولی دلیلی بر اصابت این تصور نمی توان یافت. محمد بن المرزبان دیگری هست که یاقوت در معجم الادباء (۵۲/۱۹) از او به عنوان ابوالعباس محمد بن المرزبان الدیمیری یاد می کند و او را از بزرگ ترین مترجمان کتب فارسی به عربی می شمارد که به قول یاقوت در سال ۳۰۹ وفات یافته است و علی الظاهر می تواند نیای این ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان باشد ولی این احتمال برای محمد بن المرزبان آتی الذکر قوی تر و بلکه متعین است.

یک محمد بن المرزبان هم هست که «ابوحیان توحیدی» او را از کسانی معرفی می کند که در مجالس شبانه صاحب بن عبّاد حضور می یافته است و داستانی در این باره، به نقل از او، در الامتاع و المؤانسة (۱۰۰/۲) و داستان دیگری در مثالب الوزیرین (۴۰۹) و، به نقل از توحیدی، یاقوت در معجم الادباء (۲۱۷/۶) آورده است. این محمد بن المرزبان کسی است که «ابن جنی» (متوفی ۳۹۲)، در کتاب النوادر الممتعة از او نقل می کند، و ابوسعید سیرافی (متوفی ۳۶۸) هفت بیت شعر او را به یاد می آورد و زمزمه می کند (معجم الادباء، ۱۶۰/۸). و علی الظاهر با توجه به آن که ابوحیان الامتاع و المؤانسة را در سنوات ۳۷۳ تا ۳۷۵ تدوین کرده است می توان استظهار کرد که این «محمد بن المرزبان» حداقل تا سال ۳۷۵ زنده بوده است و شاید تا سال ۳۸۵، که سال رحلت صاحب است، نیز می زیسته و «ابن جنی» از او روایت می کند نیای ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان باشد که در سال ۴۸۱ اشعار خازن را برای خودش نوشته باشد و به هر صورت با فحص نسبة بلیغی که انجام شد حقیر نتوانست از این «ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان»، که نمی دانم آیا نام او همین کنیه ابوالفتح است، نشانی در مظان آن بیابد ولی از همان مختصر عبارت ترقیمة پایان مخطوطه و با دقت در «خط» و نحوه نگارش ناسخ آن می توان این نکات را استنباط کرد:

۱۶. و به آزادگان یا بنی الاحرار مشهور شدند؛ «بُختری» در سینیة ایوان مدائن می گوید: اُتدوا ملکنا و شدوا قواه / بکماة تحت السنور خمس... الخ

۱) خط نسخه خط کسی است که قطعاً جوانی را پشت سر گذاشته است و عمری از او رفته و شاید در حین کتابت آن سال عمرش میان هفتاد و هشتاد بوده و به هر حال پیرمردی بوده است.

۲) بی هیچ تردید کاتب مردی ادیب و بسیار فاضل بوده است و تربیت ادبی استواری داشته است.

۳) آن مرد عزیز برای آن که توهم نرود که «کاتب» حرفه‌ای یا «وراق» بوده باشد تصریح می‌فرماید که «... برای شخص خودش» آن مجموعه را نوشته است.

۴) این که اسم کاتب ابوالفتح و نام پدرش علی و اسم جدش محمد است آیا دلیلی بر این است که پدرش، که او را به چنین کنیه‌ای مسمی و مکئی کرده است، تعلق خاطر و احترامی به وزیر جلیل والا مقام نویسنده و شاعر عالی قدر شیعی امامی، ابوالفضل محمد بن حسین عمید قمی (ابن عمید پدر)، داشته که چون نام خودش محمد بوده، به اقتضای از ابن عمید که پسرش را علی و کنیه او را ابوالفتح (ابن عمید پسر و مقتول) معین فرموده بود، پدر کاتب این مخطوطه نیز کنیه پسر را ابوالفتح معین کرده است؟ و از این رو می‌توان به یقین دانست که اولاً نویسنده مخطوطه و پدرش شیعی اثناعشری، و ثانیاً از طبقات متعین و مشخص زمان خود بوده‌اند و بدیهی است که این پدر و پسر از جمله ادباء و فضلاء سرشناس آن زمان به‌شمار می‌رفته‌اند.

ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان در پایان مخطوطه و در ابتدای ترقیمه می‌نویسد:

نَجَزَ شَعْرَ عَبْدِ اللَّهِ الْخَازِنِ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ

البته می‌توان «نَجَزَ» را چنین دانست که مقصود کاتب این است که آنچه را که او از شعر خازن در حفظ یا در دست داشته است نوشته است (و افسوس که اشاره‌ای نمی‌کند که چگونه بر آن اشعار دست یافته است و از روی چه مجموعه‌ای؟ یا اگر دیوانی از خازن موجود بوده و مستند او در نقل و کتابت قرار گرفته است، این مجموعه را فراهم آورده است)؛ ولی این سؤال به خاطر می‌آید که این مرد دانشمند آیا در سال ۴۸۱، یعنی پس از حداقل قریب پنجاه و پنج سال که از تألیف یتیمه‌الدهر می‌گذشته، آیا یتیمه را ندیده و به آن مراجعه‌ای

نداشته است؟ و چرا اشعاری را که ثعالبی در یتیمه از خازن نقل کرده، این کاتب در مجموعه خود نیآورده است؟ و فی‌المثل، چگونه از قصیده غزای فریده:

هَذَا فَوَادُكَ نُهَيْي بَيْنَ أَهْوَاءٍ
وَذَاكَ رَأْيُكَ شُورَى بَيْنَ آرَاءٍ

بی‌خبر مانده است؟ به‌راستی این ضعیف نمی‌توانم پاسخ این سؤال را حدس زنم، ولی بسیار تعجب می‌کنم که چگونه ممکن است از یتیمه‌الدهری که ابوالحسن باخرزی (مقتول در سال ۴۶۷، یعنی چهارده سال پیش از کتابت این مخطوطه) کتاب شریف دُمیة القصر را تألیف فرموده است و آن را دنباله و ذیلی بر آن کتاب مستطاب قرار داده است، کاتب مخطوطه بی‌خبر مانده باشد.

از فوایدی که این ضعیف از این مخطوطه بهره برد یکی هم این است که بیتی عربی را که وراوینی در مرزبان‌نامه بدان استشهاد و تمثیل کرده است و این ضعیف بیش از پنجاه و پنج سال است که در جست‌وجوی گوینده آن بیت بودم، بحمدلله و منّه در دیوان خازن یافتم و آن بیت در ص ۱۹۸ مرزبان‌نامه، چاپ کتابفروشی طهران^{۱۸} (۱۳۱۷)، آمده است:

كَانَتْ لَدَيَّ أَمَانَةً فَرَدَدْتُهَا
وَكَذَا الْوَدَائِعُ تُسْتَرَدُّ وَ تُقْتَضَى

(ص ۶۵)

که از قصیده ضادیة خازن در مخطوطه است و این مطلب مؤید این است که شعر خازن در قرن‌های بعد مورد مراجعه فضلاء و نویسندگان بوده است و الحمدلله تعالی.

به پایان رسید آنچه که این ضعیف نوشتن آن را به عنوان مقدمه و معرفی‌نامه‌ای بر مجموعه مخطوطه شعر ابی‌محمد خازن لازم دانست.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

فیلا دلفیا

بیست و نهم اسفند ۱۳۸۸

احمد مهدوی دامغانی

■

۱۷. پیش از «لِفسه» بیشتر حروف کلمه‌ای محو شده است که فی‌المثل شاید کلمه دعائیه‌ای برای خود و پدرش بوده است.
۱۸. و خدای رحمت فرمایاد مرحوم حسین پرویز، مدیر فاضل دانشمند و تاریخ‌دان آن کتابفروشی را.

فهرست ذر رحمت خباب است؟ فاضل از جنبه های دیگر این ادب است اما خاتمه
 سلمه علیکم عرض مسلم و کعبه در اسم اراست و اولم و آنند و سید است و در وقت
 آن خباب و تکر از استی شماره از نه عده بر سر گذارند و سر میراث^{۵۳} را که نوشته از از فاضل در وقت
 ندراج است برام رحمت از میراث رحمت میدهد:

مکر گفته در نوشته ام که غلط چاپی در طبقات فایر رومی، عرض لغتم و غرض است
 و غرض از این مطلبی چه جور از این اندیشید؟ غرض است متوجه فانی از این مذهب و آثار و آثار
 در سطح پنجم شدن اول مغفیت و چهارم می دانم چرا و در این آن عده کلمه واضح
 «مفهم» را به صورت «منفهم» خوانند و به چاپ رسانده است. بسیار محزون شدم
 که متوجه فانی از این است به غلط، اصلاح گردد گو ای که خواننده گان فاضل آن عده کلمه را
 قطعاً آرا به در سر خوانند و به غلط چاپی و یا تصحیف یافته اند که در آن مدرک است
 توضیح می دهند. لایم وقت تمام! منصرف می شود و در وقت

* نامه استاد مهدوی دامغانی در خصوص مقاله «مقدمه ای در باب اخبار التحوین قاضی سیرافی» که در شماره پیشین گزارش
 میراث به چاپ رسیده بود.